## فهرست

[فهرست 1](#_Toc447654428)

[اشاره 2](#_Toc447654429)

[محل بحث 3](#_Toc447654430)

[اشکال 3](#_Toc447654431)

[مناقشه در کلام مرحوم خویی 4](#_Toc447654432)

[اشکال سوم 4](#_Toc447654433)

[جواب از اشکال 4](#_Toc447654434)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

## اشاره

بحث سوم در عام و خاص عبارت بود از اینکه، آیا در مواردی که ادات عموم بکار می‌رود نیاز به اطلاق هست یا خیر؟ همان‌طور که ملاحظه کردید این بحث اهمیت بالایی دارد و دخالت داشتن اطلاق و مقدمات حکمت در افاده عموم یا عدم دخالتش در مقام تعارض عام و مطلق و در استفاده‌ها و استظهارت دیگر نقش مهمی دارد.

گفتیم در نظر مشهور وقتی می‌گوییم «**کل عالم**» لفظ کل ما را از مقدمات حکمت بی‌نیاز می‌کند و ادات عموم در نظر مشهور جایگزین مقدمات حکمت می‌شوند؛ اما مرحوم نائینی و بعضی گفته‌اند که لفظ کل و مثل آن افاده عموم می‌کند ولی عموم مدخول و مراد از مدخول را شمول می‌دهد اما اینکه مراد از مدخول چه هست باید در آن، مقدمات حکمت جاری شود و «**کل عالم**» وقتی عمومیت دارد که عالِم مجرای اطلاق قرار بگیرد بعد دایره شمولیت مشخص شود؛ یعنی عالم چه فقیه باشد چه غیر فقیه، چه سیاه باشد چه سفید و ...کل می‌گوید که من مشمولیتش را می‌گویم.

استدلال خیلی مختصری برای نظر دوم ارائه‌شده که مستفاد از کلام نائینی هست و بعد وارد مناقشه نظر دوم و غیر مشهور شدیم. در مناقشه مرحوم خویی فرمودند که اگر شما در مدخول ادات عموم به اطلاق و مقدمات حکمت مراجعه کنید، هیچ‌گاه نمی‌توانید تصریح به عموم کنید. «**اکرم** **العالم**» با «**اکرم کل عالم**» یکی‌اند چون هر دو مقدمات حکمت می‌خواهند. مقدمات حکمت یعنی، با چیزهای عقلی و لبی قائل به شمولیت می‌شویم. تصریح به شمولیت میسر نیست چون وقتی بگوید کل و اجمع و ... آخرش تصریح نمی‌شود و باید مدخول مجرای مقدمات حکمت باشد که غیر مصرح و استظهار لبی می‌شود. عرض شد این اشکال اول در کلام آقای وحید و شهید صدر محل مناقشه قرارگرفته است که گفته‌اند تصریح به عموم می‌شود البته نه به این شکلی که بگوید **«اکرم کل عالم**» ولی راهی هست برای تصریح. به‌تصریح در کلام این‌ها پاسخ داده شد. شهید صدر گفته که اگر بگویید «**اکرم کل عالم**» و بعد بگویید مراد من از کل عالم، عالم بدون هر قیدی است این توجیه کمی از کلام آقای وحید ادق است.

مناقشه‌ای در کلام این‌ بزرگواران است، اگر کسی زیاد دقت کند در مثال‌های آقای وحید و شهید صدر نیاز به مقدمات حکمت را می‌بیند. وقتی مولا می‌گوید مراد من از علما همه اقسام آن‌ها است علما عدول را می‌گوید یا مطلق علما را؟ در اینجا باز نیاز به مقدمات حکمت است تا شامل در همه اقسام علما شود. پس هر تعبیری که بگویید نهایتاً باید بگویید کلمه **«علما**» در هر جمله‌ای می‌گوید مقصود من همه علما است هرکجا جنس عالِم بیاید نیاز به مقدمات حکمت است تا همه را شامل شود و مثلاً عدول را هم شامل شود. پس اشکال مرحوم خویی وارد است؛ لااقل به این سادگی ابراز عموم میسر نیست و نمی‌توان به دال لفظی هر چه عمومیت بخواهید را به دست آورید چراکه باید مقدمات حکمت را بکار گیرد. معنای حرف مرحوم نائینی این است که عموم و شمولی بدون مقدمات حکمت در عالَم وجود ندارد، منتهی جایی که ادات عموم نیست یک درجه از شمولیت را افاده می‌دهد و جاهایی که ادات بیاید عموم قوی‌تر می‌شود، ولی سنگ زیربنا، مقدمات حکمت می‌باشد. این‌یک بحث زبان‌شناختی در همه زبان‌ها است که می‌گوید عمومیت یک واژه نسبت به همه مصادیق، بدون مقدمات حکمت نمی‌شود. گفتیم که اشکال مرحوم خویی وارد است و لااقل تصریح به این سادگی میسر نیست و در لسان شرع نداریم.

## اشکال دوم

اشکال دوم مرحوم خویی این است که لازمه سخن شما این است که ادات عموم اصلاً در زبان لغو شود؛ زیرا در مقایسه «**اکرم العالم**» با «**اکرم کل عالم**» اگر می‌گفتید «**اکرم العالم**» با مقدمات حکمت، استیعاب داشت؛ حالا که می‌گویی «**اکرم کل عالم**» این شمولیت که در اکرم العالم بود اینجا نیز هست و منشأ آن در مقدمات حکمت هست که در عالِم جاری می‌شود.

حال اگر گفته شود که شمولیت در هر دو است و مقدمات حکمت در هر دو باید جاری شود منتها ارزش کل در این است که با دلالت لفظیه تصریح درست می‌کند یا شمولیت را تأکید می‌کند.

در جواب گفته می‌شود که هم تصریح و هم تأکید محل اشکال هستند. تصریح نیست چون فرض این است که «**کل**» شمولی می‌گوید که تا اطلاق در آنجا جاری نشود شمولیت تمام نمی‌شود و اینکه نتیجه تابع اخص مقدمات است و لذا صراحتی در اینجا نیست. تأکید هم نیست چون تأکید درجایی است که دو دال در عرض هم باشند و همراه هم تأکید بر چیزی کنند؛ مثلاً گفته «**جمیع العلما اکتعهم ابصعهم**» دو یا سه کلمه که عموم را می‌رساند در عرض هم هستند اجمع و ابصع هم شمولیت را تأکید می‌کنند و هرکدام به‌تنهایی دال هستند و تأکید جایی است که دال‌های متعدد عرضی باشند به این معنی که اگر یک‌طرف نبود مشکلی در کار دیگری پیش نیاید. حال بعد از اکتع گفته ابصع که اگر یکی نبود دیگری شمولیت را می‌رساند حالا این‌ها باهم جمع شده‌اند، این تأکید می‌شود؛ اما اگر دال‌ها در مسئله طولی بودند دیگر تأکیدی در کار نبود. در «**اکرم کل عالم**» دال‌ها بر اطلاق و استیعاب به‌وسیله مقدمات حکمت است و با همان شمول پیدا می‌کند. لفظ کل در عرض مقدمات حکمت نیست بلکه در طول هم هستند. کل وقتی‌که مدخولش در رتبه قبل مجرای مقدمات حکمت باشد شمولیت را می‌رساند. افاده شمول بر پایه مقدمات حکمت در مدخول است و در اینجا دو دال در عرض هم نیامده است و تأکید در دو دال عرضی وجود دارد به‌طوری‌که جداجدا کارشان را انجام دهند؛ اما اینجا کل به‌تنهایی شمول را نمی‌رساند بلکه وقتی‌که عرضی باشد شمول را می‌رساند. دلالت کل بر استیعاب همه علما متوقف است بر اینکه در رتبه قبل، مقدمات حکمت در آن جاری باشد چراکه بدون آن تمام نیست؛ البته ازیک‌طرف دلالت تمام است. این اشکال دقت بالایی می‌خواهد اگر تفاوتی بین این دو را نبینید معلوم است یک جای کار دچار مشکل شده است. تفاوتی بین «**اکرم کل عالم**» با «**اکرم العالم**» نیست چون کل اگر بخواهد تصریح کند نمی‌تواند و همچنین نمی‌تواند تأکید کند چون دال‌ها طولی‌اند.

## مناقشه در کلام مرحوم خویی

اشکال دوم مرحوم خویی شاید قابل مناقشه باشد و بیان مناقشه این است که تصریحی در اینجا نیست؛ اما تأکید مقول به تشکیک است یک تأکید تام داریم مثلاً جایی که دو دال جداجدا مفهومی را افاده می‌کردند حالا ما دوتای آنها را باهم آوردیم مثلاً می‌گوید «**اکرم هذا ابنی هذا**» در اینجا جداجدا جمع کرد و باهم آورد که دو دال عرضی مؤکد، مراد مولا هستند؛ اما یک درجه از تأکید اینجا داریم که دوتا طولی‌اند، درست است که کل در طول دلالتش بر استیعاب، در طول اطلاق است ولی اگر نبود بازمی‌گفت که اطلاق شمول دارد این کل همان اطلاق را به طور اضافه بیان می‌کند. کل به‌تنهایی شمول را نمی‌رساند ولی اطلاق می‌تواند شمول را برساند. آمدن کل یک درجه از تأکید در اینجا افاده می‌کند ولو طولی‌اند چون اگر این دو دال حالت ترکیبی بودند و باهم یک مطلب را می‌رساندند اینجا تأکید ندارند اما جایی که یکی به‌تنهایی نقشی را ایفا می‌کند و باید در تمام احوال جاری باشد ولی کلمه‌ای می‌آوریم که نیاز به آن دارد ولی یک‌چیز اضافه دارد ولو بر آن سوار است همین اندازه از تأکید کافی است پس این نوع تأکید وجود دارد که اطلاق هم در عالم و هم در کل عالم است ولی اینجا گفته کل عالم، استیعاب را کمی پررنگ‌تر کرده است می‌گوید مقدمات حکمت را تأکید می‌کنم و کل بدون مقدمات فایده ندارد و این‌طور نیست که تأکید تنها در دالین عرضیین باشد، بلکه در دالین طولیین نیز می‌تواند تصور شود.

# اشکال سوم

اشکال سوم در ظاهر کلام آقای وحید آمده است. ایشان در تقریراتش می‌گویند اگر شما بگویید نیاز به مقدمات حکمت در مدخول ادات است، وجود این مقدمات حکمت در دال لفظی لغو می‌شود و تفاوتی حس نمی‌کنید بین جایی که کل هست یا نیست؛ به‌عبارت‌دیگر با فرض وجود لفظ کل و اداتی که وضع‌شده برای عموم و استیعاب، جریان مقدمات حکمت لغو است. فرض این است که کل لفظاً برای عموم وضع‌شده است. وقتی چنین باشد دیگر به مقدمات حکمت نیازی نیست. مقدمات حکمت جایی است که مولا مطلقی را گفته و در مقام بیان بوده و نمی‌دانیم قیدی هم مقصودش بوده است یا نه و درجایی که در مقام بیان بوده و تصریح به اطلاق کرده است می‌گوییم که قید نمی‌خواهد؛ اما کل می‌گوید که من همه را شامل می‌شوم پس جای مقدمات حکمت نیست.

## جواب از اشکال

این اشکال مصادره بر مطلوب است اگر لفظ کل به‌تنهایی چنین می‌گوید در این صورت دیگر مقدمات حکمت نمی‌خواهیم؛ ولی هذا اول الکلام چرا که کل می‌گوید همه آنچه مدخول این ادوات است مراد است اما این مدخول مقید است یا مطلق این اول کلام است؛ بله اگر کل بگوید من همه آنچه اینجا گفتم مقصودم است در این صورت تمام می‌شود؛ ولی بحث است که آیا مدخول کل مقید است یا بدون قید. مراد از قید این است که یا مستعمل فیه است و یا صلاحیت در استعمال را دارد که محل بحث است. ممکن است کسی بگوید کل و ادوات عموم وضع‌شده‌اند برای اینکه با مدخول بیایند اما مدخولش چیست لفظ کل دیگر کاری به آن ندارد و دلالت لفظیه نداریم که مقدمات حکمت جایگاهی نداشته باشد در اینجا و این نوعی مصادره بر مطلوب است.